

چگونه مخالفت ناتمام با جنگ به مشروعیت بخشی آن می انجامد؟

(بررسی یک رویکرد نمونه - به بهانه پاسخ به مقاله «[سلاح صلح](#)»)

طرح بحث: با این که رویارویی ایران و غرب هنوز وارد فاز نظامی نشده، اما بدون شک پس از اعمال تحریم های سنگین و تهدیدهای مکرر، در سایه یک وضعیت شبه جنگی قرار گرفته ایم. با در نظر گرفتن تبعات فاجعه بار تحریم و جنگ، هر تلاشی که تحلیل دقیق تر شرایط امروز را راهگشای ایستادگی جمعی در برابر جنگ و مداخله جویی خارجی قرار دهد، در خور استقبال و قدردانی است. دوستان «شبکه جوانان پیشرو هلند» در مطلبی با عنوان «[سلاح صلح](#)» (1) وضعیت کنونی را در پیوند با مساله تهدیدهای نظامی بررسی کرده و گرایش های سیاسی موجود را بر اساس نحوه ارزیابی از این وضعیت و نوع مواجهه با آن دسته بندی و نقادی کرده اند و در نهایت راهکار مطلوب خود را برای برون رفت از این بحران پیشنهاد داده اند. به طور خلاصه می توان گفت پیام قابل توجه نگارندگان این متن، تاکید بر لزوم هم اندیشی جمعی برای راهجویی کنش مشترک در جهت دستیابی به "صلح" است. خطوط کلی این راه مشترک یا مسیر مطلوب آن از دید شبکه جوانان پیشرو بر آگاه سازی مردم کشور نسبت به سیاست های مخرب اتمی جمهوری اسلامی، و نیز برجسته کردن تضاد بین مردم صلح دوست و حاکمیت ستیزه جوی ایران در منظر جامعه جهانی استوار است. اما متأسفانه باید گفت دستگاه فکری-تحلیلی خاص حاکم بر این مقاله موجب آن شده که موضع روشنی از مخالفت با جنگ اتخاذ نشود و این متن (بر خلاف تاکید نگارندگان) نتواند رهیافت نوینی برای حفاظت از صلح، متناسب با بحران کنونی ارائه دهد. در عین حال متن یاد شده صورتبندی و جمع بندی ناقص و یکسویه ای از مواضع نیروهای سیاسی موجود نسبت به مقوله تحریم و خطر جنگ ارائه می دهد که پرداختن به آن یکی از دلایل نگارش این یادداشت است.

در این نوشته تلاش می شود با بررسی انتقادی مقاله «سلاح صلح»، ضمن تشریح اهمیت و پیچیدگی های وضعیت حاضر، رهیافت بدیلی (که از دید ما از سازگاری درونی بیشتری برخوردار است) برای مواجهه با این موقعیت به خوانندگان عرضه شود.

یک) محور قرار دادن مسئله هسته ای ایران و تاکید بر این نکته که "مسئولیت پیامدهای تحریم و جنگ احتمالی تنها بر دوش جمهوری اسلامی است"، دستگاه فکری نگارندگان را در چارچوبی قرار می دهد که می توان آن را «منطق غرب» نامید؛ منطقی که به این صورت فرموله می شود: بنا به گزارش آژانس انرژی اتمی، نشانه هایی از تلاش ایران برای دستیابی به انرژی اتمی با مقاصد نظامی مشاهده شده است، بنابراین با توجه به تهدیدهای نظامی سردمداران حاکم بر ایران، و مفید نبودن مذاکرات برای تعلیق فعالیت های هسته ای، جهان غرب چاره ای جز اعمال تحریم های اقتصادی کمرشکن در جهت تحت فشار گذاشتن حاکمیت [بخوانید مردم] نداشته و چنانچه حاکمان ایران «بر سر عقل» نیابند، گزینه حمله نظامی (که هم اینک روی میز جنگ طلبان است) برای پیشگیری از اهداف تروریستی- اتمیِ احتمالی جمهوری اسلامی، لازم الاجرا می گردد.

با محور قرار دادن این دستگاه فکری (یعنی منطق غرب) لاجرم باید پذیرفت که تنها راه متوقف کردن چرخ های ماشین جنگ، متوقف شدن برنامه هسته ای ایران است؛ به این ترتیب با در نظر گرفتن این احتمال که چنین امری (که در اراده حاکمیت خودکامه ایران است) تحقق نپذیرد، اعمال تحریم ها و اتخاذ گزینه تهاجم نظامی از سوی سردمداران دول غربی برای پیشگیری از اهداف خصمانه/خطرناک حکومت ایران، مشروعیت می یابد. اما با در نظر گرفتن تشدید تنش ها و اختلافات جمهوری با دولت های غربی در چند سال اخیر و رشد مبارزه جویی های تبلیغاتی آن (با پشتگرمی حمایت های سیاسی و نظامی چین و روسیه) و نیز نظامی تر شدن عرصه سیاست در ایران و افول هر چه بیشتر سطح مشروعیت داخلی نظام، می توان نتیجه گرفت «عقب نشینی هسته ای» توسط حاکمیت ایران تا حد زیادی نامحتمل است؛ بنابراین با توجه به شرایط عینی موجود، پیروی از چارچوب گفتمانی «منطق غرب»، می تواند کنشگران و جریانات سیاسی را عملاً خلع سلاح کرده و حتی در صورت وقوع جنگ با در نظر گرفتن نکات فوق، آنها را (ناگزیر) هم جهت با اهداف جنگ طلبان غربی و همتایان ایرانی آنها قرار دهد [بی تردید حکومت ایران نیز در مواجهه با بحران های داخلی رو به رشد خود

اشکال مهار شده ای از رویارویی نظامی (به ویژه برقراری فضای جنگی) را برای خلق «شرایط اضطراری» و بهره گیری از آن مفید ارزیابی می کند[.

با این اوصاف "آگاه سازی جامعه ایرانی درباره ی مسببان اصلی بروز جنگ" (که می توان آن را همراه کردن مردم با «منطق غرب» تعبیر کرد)، راهکار موثری برای پیشگیری از تهاجم نظامی نخواهد بود. از سوی دیگر "رساندن صدای مردم صلح طلب ایران به گوش جامعه جهانی" و تلاش برای برجسته کردن تضاد آن با "جنگ طلبی دولتمردان ایران" نیز، از آن جایی که بر سیاست اتمی جمهوری اسلامی تاثیرگذار نخواهد بود، قادر به کاستن از هراس جامعه جهانی (نسبت به «خطر ایران») نبوده و نمی تواند ابزار موثری برای جلوگیری از وقوع جنگ باشد. نکته آخر اینکه با در نظر گرفتن رویکرد جمهوری اسلامی، اگر این اقدامات به نوبه خود سبب شتاب دادن به تلاش های هسته ای ایران نگردد، بسیار نامحتمل است که آنها را "بر سر عقل" آورد. بنابراین افتادن در ورطه «منطق غرب» خود به خود راهکارهای ارائه شده در متن مورد بحث («سلاح صلح») را بی ثمر یا بسیار ناموثر می سازد. به طور مشابه، جمع بندی و ارزیابی ای که مقاله «سلاح صلح» از رویکردهای مختلف سیاسی نسبت به روند مداخله جویی خارجی ارائه می دهد، از آنجا که در همسویی با «منطق غرب» بنا شده است نمی تواند برکنار از تناقضات جدی باشد.

البته تلاش جهت تقدس زدایی از مقوله «دستیابی به انرژی اتمی»، تا جایی که بر تبیین دقیق دلایل غیر ضروری بودن انرژی اتمی و زیان بار بودن پیامدهای آن استوار باشد، و راهکار مکالمه ی رو به مردم را دنبال کند، اقدامی مفید و ارزشمند خواهد بود؛ چرا که دستگاه حاکمیت ایران، پیشبرد این سیاست عاقبت اندیشانه را (با تبلیغات گسترده) چنان با مفاهیم «استقلال طلبی» و «حق ملی» در آمیخته است که حتی بخش هایی از اپوزیسیون ضد نظام نیز در ضرورت پیشبرد سیاست هسته ای و سوبه های استقلال طلبانه آن تردیدی به خود راه نمی دهند (در حالی که «حق ملی» بدون پیوند با منافع مردم و مقوله تصمیم گیری جمعی، مفهومی «موجه نما»ست که به راحتی آلت دست قدرتمداران پوپولیست قرار می گیرد). از این نظر می توان گفت نقد سیاست های اتمی، نقطه روشنی در راهکار ارائه شده در مطلب «سلاح صلح» است؛ هر چند به هیچ وجه پاسخگوی برون رفت از بحران کنونی نیست.

دو) موضوع مناقشه انگیز دیگری که در مقاله «سلاح صلح» مشاهده می شود، دسته بندی تقلیل آمیز رویکردها و مواضع جریانات و گرایش های مختلف سیاسی نسبت به تحریم ها و خطر جنگ است. بر مبنای این جمع بندی، تاکنون سه رویکرد کلی در مواجهه با موقعیت تحریم های اقتصادی و تهدیدهای نظامی عرضه شده اند؛ سپس، ناکارآمدی این رویکردها و نامفید بودن پیامدهایشان مورد تاکید قرار می گیرد (باید گفت نحوه دسته بندی و ارائه رویکردها و نیز شیوه نقد آنها در مقاله «سلاح صلح» چنان است که گویا نگارندگان صرفا سوق دادن مخاطب به نتیجه گیری مطلوب مقاله را هدف قرار داده اند).

به طور خلاصه، صورتبندی مقاله «سلاح صلح» از رویکردهای موجود (در مواجهه با تحریم ها و خطر جنگ) چنین است:

رویکرد نخست، که از متولیان آن به عنوان "مخالفین فعال جنگ" نام برده شده، در جهت زنده نگاه داشتن باب مذاکرات حکومت ایران و دول غربی تلاش می کنند، و طبعاً با تاکید بر حق بهره گیری صلح آمیز ایران از انرژی اتمی. پیشبرد چنین رویکردی در واقع از طریق کانال های مختلف وابستگان جمهوری اسلامی دنبال می شود. این رویکرد از یکسو توسط جمهوری اسلامی در قالب حضور مشروط و گاه و بی گاه در پشت میزهای مذاکره پی گیری می شود؛ و از سوی دیگر توسط حامیان غیر رسمی منافع جمهوری اسلامی در غرب (همچون تشکیلات نایاک در آمریکا)، از طریق لابی گری با سازمان ها و شخصیت های سیاسی مختلف و تبلیغات گوناگون رسانه ای دنبال می شود. واضح است که رویکردی که آشکارا در جهت کاستن نگرانی های موجود در زمینه امنیت و بقای حاکمیت ایران و کسب جایگاه از دست رفته آن نزد دولت های غربی تلاش می کند، نمی تواند اساساً رویکرد اپوزیسیون به شمار آید (و به تبع آن رویکردی بدیلی هم محسوب نمی شود).

رویکرد دوم، بنا بر دسته بندی مقاله «سلاح صلح»، به اتخاذ موضع گیری های شعاری در مخالفت با جنگ گرایش دارد، اگر چه به نظر می رسد معرف گرایش سیاسی منسجمی باشد. بنا بر توصیف نگارندگان مقاله، حاملان این رویکرد صرفاً اهداف امپریالیستی ("دشمن خارجی") را عامل جنگ طلبی می دانند، و در موضع گیری ها و کنش های سیاسی خود، ناگزیر و ناخواسته از طرف مقابل نزاع (حاکمیت ایران) جانبداری می کنند(2). به نظر نمی رسد که نگارندگان از وجود گرایش های متنوع در صف مخالفان «جنگ های بشر دوستانه» بی خبر بوده باشند، با این حال تا جایی که به صورتبندی

آنان از رویکرد دوم مربوط می شود، تصویری یکه و کاریکاتور گونه از این نظرات را ترسیم کرده اند؛ بدین ترتیب که با تقلیل این دیدگاهها به رویکردهای «دو قطبی نگر»، مخالفت اصولی با مداخلات امپریالیستی را به حمایت ناگزیر از قطب دیگر (جمهوری اسلامی) تعبیر کرده اند. در بند سوم نوشتار حاضر با بیان دقیق تر برخی دیدگاههایی که بر موضع ضد امپریالیستی هم تاکید دارند، سویه های تقلیل آمیز جمع بندی مقاله «سلاح صلح» از این رویکرد روشن تر خواهد شد.

رویکرد سوم، شامل گرایشاتی است که نه تنها مخالفتی اصولی با جنگ ندارند، بلکه تلویحا یا مستقیما با تبلیغ و تئوریزه کردن گفتمان «مداخله بشردوستانه» در جهت زمینه سازی حمله نظامی غرب حرکت می کنند.

بدین ترتیب بر مبنای صورتبندی ارائه شده در مقاله «سلاح صلح»، گرایش های سیاسی موجود در فضای سیاسی ایران این گونه دسته بندی می شوند که یا همراهی با سیاست گذاری های جمهوری اسلامی برای دستیابی به انرژی اتمی (با مقاصد غیر صلح آمیز!) هستند؛ یا مخالف "سرسخت" جنگ و در عمل هم راستا با منافع جمهوری اسلامی هستند؛ و یا با ردای دروغین «دخاله بشردوستانه»، در عمل موافق جنگ هستند.

سه شاید بتوان مصداق های بارزی از دسته بندی سه گانه ذکر شده را در عرصه سیاسی مشاهده کرد (نه لزوما با همان توصیفات)، اما با وجود تاکید بر "مرور مقالات بی شمار"، رویکردهای دیگری که پس از بالا گرفتن تهدیدهای نظامی دولت های غربی، توسط کنشگران و جریان های سیاسی اتخاذ شده اند، به نحو محسوسی در این صورت بندی غایب اند. در این میان از جمله می توان به یک گرایش مشخص و بارز اشاره کرد: گرایشی که در موضع گیری خود به طور شفاف مخالفت با تحریم و جنگ (به طور کلی دخالتگری خارجی) را با ضرورت برپایی جنبش مردمی برای سرنگونی نظام حاکم و تعیین سرنوشت خود پیوند می زند. بر مبنای این گرایش، استبداد و خفقان سیاسی حاکم بر ایران خود مکملی بر سیاست های تهاجمی امپریالیستی و نیز بخشی از پیامدهای تاریخی آن در منطقه است؛ دو عاملی که همواره همچون دو سنگ آسیاب سرنوشت مردم ایران را در تنگنای چرخش خود قرار داده اند و اینک این تنگنا را وارد فاز وخیم تری ساخته اند.

لذا بر مبنای این دیدگاه، مخالفت با جنگ و تحریم (از موضع دفاع از حق تعیین سرنوشت مردم) نه تنها باید واجد ضرورت گسست از حاکمیت جمهوری اسلامی و مبارزه قاطعانه با ماهیت مردم ستیز آن باشد، بلکه باید همزمان بر نفی ساختارهای جهانی سلطه تاکید ورزد و پرتو افکندن بر ماهیت رازورزانه آنها را هدف قرار دهد؛ چرا که از یکسو دوام این ساختارها مستلزم غلبه بر بحران های ادواری اقتصاد سرمایه داری است (که به نوبه خود نیازمند دامن زدن به جنگ و ویرانی برای خروج از تنگناهای تاریخی اش است)؛ و از سوی دیگر باز تقسیم حوزه های نفوذ و اقتدار میان قطب های مسلط سرمایه جهانی و فرآیند جابجایی و تحکیم هژمونی منطقه ای میان بلوک های رقیب، لاجرم جنگ و ویرانی می آفریند.

بر این اساس واضح است که نگرش اخیر در مواجهه با افزایش تهدیدهای نظامی متقابل و اعمال تحریم های اقتصادی نمی تواند به محکومیت جمهوری اسلامی بسنده کند و در مقابل، دولت های غربی را به خویشتنداری دعوت کند! همچنانکه نمی تواند راه برونرفت از این وضعیت را در امکان ارتقای سطح "عقلانیت سیاسی" در دو سر این منازعه جستجو کند. بلکه تنها راه رویارویی بی تناقض با این موقعیت خطیر را تکیه بر خرد جمعی و توان مبارزاتی مردمی می باشد که هستی فردی و اجتماعی آنها همواره مورد تعرض بوده و اینک در معرض نابودی است.

به بیان دیگر مبارزه با مداخله جویی خارجی (تحریم و جنگ)، ضرورت سازماندهی مبارزات فرودستان و ستمدیدگان برای غلبه بر بن بست تاریخی تحمیل شده بر روند مبارزات آزادی خواهانه و برابری طلبانه را هر چه عیان تر می سازد و این یعنی ضرورت پی گیری فرآیند ناتمام انقلاب. به طور مشخص این نگرش رشد نارضایتی عمومی در اثر پیامدهای تحریم اقتصادی و تهدیدهای نظامی (و تهاجم احتمالی) را به خودی خود مستعد رشد اعتراضات خودانگیخته و یا تحول کیفی آنها نمی انگارد؛ بلکه در مقابل، تقویت و گسترش اجتماعی رویکردهایی را هدف قرار می دهد که اعتراض به شرایط پیش رو را ضرورتی تعیین کننده در پیوستار کلی مبارزات رهایی بخش تلقی می کنند؛ خواه در حوزه بسط آگاهی های اجتماعی رادیکال و خواه در حوزه سازمانیابی حرکت های انقلابی.

چهار) با این توضیحات می توان دریافت چرا در دسته بندی سه گانه مقاله «سلاح صلح»، دیدگاه تشریح شده در بند بالا (بند سوم) به "مبارزه با امپریالیسم" تقلیل داده شده است (ذیل دسته دوم رویکردها) و سوبه های ایجابی آن در پیوند با بسط مبارزات مردمی عملاً مورد انکار یا تحریف قرار

گرفته است. در واقع می توان گفت تفاوت در نحوه نگاه به ماهیت روابط بین الملل و مکانیزم های جهانی سلطه، به تحلیل های متفاوتی از مناسبات کلان موجود می انجامد که اختلافات آنها نه تنها در چگونگی تنظیم مرزبندی های سیاسی، بلکه در دامنه انتظارات عملی از بازیگران جهانی عرصه سیاست نیز نمایان می شود. به باور ما همین امر منجر به آن شده است که در مقاله «سلاح صلح» کمترین تأکیدی بر نفی تحریم ها و فاجعه بار بودن آنها نشود (طوری که گویا جنگ های امروزی تنها با موشک و بمب آغاز می شوند). و طرفه آنکه دسته بندی یاد شده حساسیتی را که از سوی برخی رویکردها نسبت به مقوله تحریم اقتصادی و پیامدهای مخرب آن بر زندگی معیشتی مردم و روند مبارزات آنها ابراز شده مسکوت می گذارد.

در حالیکه رویکردی که مضمون آن در ذیل دسته بندی دوم مورد ساده سازی قرار گرفت و تنوع درونی آن به "ضد امپریالیست ها"، به عنوان گرایش تک ساحتی فرو کاسته شد، بر آن است که همچنانکه تهدیدهای نظامی علیه ایران در جهت تامین اهداف و منافع مقطعی یا استراتژیک جنگ طلبان قرار دارد، اعمال تحریم های اقتصادی نیز کارکردی در همان جهت دارد، که مشخصا معطوف است به زمینه سازی برای پذیرش عمومی فاز های بعدی پروسه مداخله گری خارجی و پروژه های آلترناتیو سازی مرتبط با آن.

به واقع بر خلاف توجیهات و تبلیغات سیاسی مرسوم، نتیجه تحریم های اقتصادی (همچون مورد عراق) نه تحت فشار قرار گرفتن و تضعیف حاکمیت، بلکه بالا رفتن فشار بر زندگی مردم و تضعیف نیروی مقاومت جمعی و امکانات مبارزات خودانگیخته آنان است. تجربیات تاریخی متعدد نشان می دهد که در "شرایط اضطراری" ای که پیامد تحمیل تحریم های اقتصادی و گسترش سایه جنگ بر فضای عمومی کشور است، از یکسو دستگاه سرکوب حاکمیت موجه تر و فربه تر می شود و از سوی دیگر ناتوانی از رویارویی با دشواری و سنگینی شرایط، ناامیدی و سرخوردگی توده مردم را به دنبال دارد و همه اینها مقدمه ایست برای گسترش «منجی گرایی» و انفعال سیاسی.

پنج) برای تشریح دقیق تر پیامدهای ساده سازی انجام شده در مقاله «سلاح صلح»، می توان در متن مذکور به جایگاه نامعین جریاناتی اشاره کرد که امروزه بقایای «جنبش سبز» را نمایندگی می کنند: طیف اصلاح طلبان و دنباله های سیاسی آنان در خارج کشور به گواهی رسانه های متعدد خود و نیز تریبون هایی که از سوی دولتهای غربی در اختیار دارند، با تحریم و جنگ مخالفند؛ آنها اگر چه

همانند دسته نخست بر راهکار حفظ مذاکرات اتمی و رجوع به عقلانیت دو جانبه تاکید می‌ورزند، اما در عین حال عقب نشینی‌هایی را در پروسه غنی سازی اورانیوم ضروری می‌دانند و در کنار آن همچنین اصرار دارند که دنیای غرب در مواجهه با ایران، به جای مسئله اتمی، مسئله «حقوق بشر و دموکراسی» را در دستور کار خود قرار دهد. به این ترتیب نمی‌توان جریاناتی که خود را میراث بران جنبش سبز به شمار می‌آورند را به سادگی در کنار آنهاپی که در هیاهوی واکنش‌های اخیر، به انحراف افکار عمومی در جهت پیشبرد پروژه اتمی ایران و تثبیت نظام حاکم بر آن اشتغال دارند قرار داد. چون تا جایی که به استراتژی کلان اصلاح طلبان مربوط می‌شود، آنها نه به دنبال تثبیت نظام سیاسی رو به فروپاشی ایران، بلکه به دنبال جانشینی آن به مثابه آلترناتیو مسلم آن هستند (در واقع آنها به دنبال مهار تحولات اجتناب ناپذیر آینده هستند).

با این اوصاف آیا می‌توان طیف یاد شده را در دسته دوم (یعنی در کنار "ضد امپریالیست‌ها") جای داد؟ به دلایل آشکاری پاسخ باز هم منفی است:

واضح است که صرف ابراز مخالفت، سایه شوم جنگ و تحریم را از سر مردم ایران دور نخواهد کرد. بنابراین هر حرکتی در این راستا باید ناظر بر تقویت بدیلی واقعی برای متوقف کردن چرخ‌های جنگ باشد. اصلاح طلبان در کارنامه سیاسی مطول خود و به ویژه در طی اعمال نفوذ بر اعتراضات مردمی اخیر، به روشنی نشان دادند که یکی از ارکان استراتژی آنان تضعیف سویه‌های رادیکال رویارویی مردم با حاکمیت است. اما این رویکرد طی جنبش اعتراضی اخیر نه برای تثبیت نظام، بلکه برای مهار جنبش در ابعاد قابل مدیریت بوده است (از جمله پرهیز از سمت‌گیری‌های طبقاتی جنبش). به بیان دیگر مثنی سیاسی اصلاح طلبان و هم پیمانان سیاسی آنان در تضاد با ملزومات «سیاست از پایین» قرار دارد و آشکارا از برآمدن «سوژه واقعی تغییر» اکراه دارد (همچنانکه بارها و از جمله در بزنگاه تاریخی جنبش اخیر چنین روندی را سد کرده است). بنابراین مخالفت این طیف با جنگ و تحریم را باید صرفاً شعاری مردم‌پسند و پوپولیستی تلقی کرد. چنین رویه‌ای نه تنها مغایرتی با اهداف امپریالیستی ندارد، بلکه با توجه به اینکه یکی از اهداف اصلی پروژه تحریم اقتصادی، بستر سازی برای آلترناتیو سازی سیاسی در کشورهاست، این رویه را می‌توان در راستای دکترین «آلترناتیو سازی» ارزیابی کرد؛ به ویژه اگر ارتباطات نزدیک این طیف با دولت‌های غربی، گفتمان سیاسی متجانس مابین آنها (نتولیبرالیسم) و نیز میل وافر اصلاح طلبان به کسب قدرت سیاسی را در نظر آوریم.

بنابراین رویکرد اصطلاح طلبان نسبت به مداخله خارجی را نمی توان در دسته دوم رویکردها (در کنار "ضد امپریالیست ها") قرار داد. واضح است که این رویکرد در دسته سوم، یعنی حمایت مستقیم یا غیر مستقیم از تحریم و جنگ هم نمی گنجد. بنابراین بار دیگر به نارسایی دسته بندی ارائه شده در مقاله «سلاح صلح» می رسیم.

در کنار اینها برخی مولفه های رهیافت بدیلی که مقاله «سلاح صلح» برای رویارویی با شرایط بحرانی حاضر ارائه می دهد و به طور کلی جای گرفتن آن در رهیافت فکری «منطق غرب»، واجد همپوشانی هایی با رویکرد اصلاح طلبانه نسبت به این مقوله است. برای مثال محکومیت صرف حاکمیت ایران بدون ارجاع به مکانیزم های جهانی سلطه، با سیاستی که نزدیکی یا همسویی با دولت های غربی را شرط وقوع هر «تحولی» می داند، هر دو به لحاظ ناباوری به توان سوژگی مردم با یکدیگر هم سنجی دارند. از این زاویه راهکار طرح شده در مقاله «سلاح صلح» مبنی بر "آگاهی رسانی به مردم در مورد سیاست های جنگ طلبانه و مخرب جمهوری اسلامی" تفاوتی ماهوی با استراتژی متولیان جنبش سبز (آگاهی رسانی عمومی به جای تقویت رادیکالیسم) ندارد؛ چرا که این یک نیز با حذف بخش مهمی از حقیقت، پیشاپیش سویه رادیکال آگاهی ای که بناست به مردم انتقال داده شود را «خنثی» می کند. در حالیکه می دانیم تحولی که به دست مردم صورت نگیرد نمی تواند جامعه ای نو بر تن اجتماع کند و ارمغان «تغییر» ی در جهت رهایی محسوب نمی شود. از این جهت هر شکلی از مداخله ی خارجی (خواه با دخالت مستقیم دولت های بزرگ و خواه از مجرای نهادهای بین المللی همسو با - یا تحت نفوذ - آنان) «مردم» را در مقام رقم زندگان سرنوشت جمعی خود به حاشیه می راند و با پرورش (میدان دادن به) نخبگان سیاسی همسو با منافع/سیاست های خود، انحلال امکان سوژگی مردم را تعقیب می کند.

سخن پایانی: در فضایی که هم از جانب جنگ طلبان غربی، هم از درون حاکمیت ایران و هم از سوی برخی جریانات اپوزیسیون بر شیپور تهدید و جنگ دمیده می شود، باید از هر گونه حرکت جمعی بر علیه جنگ استقبال کرد، مشروط بر آنکه آن حرکت فاقد تناقضات درونی باشد و تحقق سویه های عمده آن مستلزم تضعیف سوژگی مردم یا انکار و تحریف حقیقت نباشد.

با در نظر گرفتن این که نفرین تحریم و سایه شوم جنگ به نوعی با نکبت حاکمیت جمهوری اسلامی نیز پیوند خورده است، قطعا تقویت مقاومت مردمی و سازمان یابی مبارزات رادیکال در جهت تغییر نظام حاکم بر ایران، تنها بدیل ممکن برای رهایی از بحران کنونی است. اما نباید تصور کرد چنین بدیلی بدون مواجهه فعال با موانع و دخالت جویی های امپریالیستی می تواند راهی به سوی تحقق آزادی و برابری بگشاید (تجربه عراق، مصر و لیبی گواه امروزی ماست). از این رو رویکرد بدیل باید متکی بر تقویت سوژگی ستمدیدگان و فرودستان و رشد همبستگی جهانی آنان باشد. تاریخ مبارزات انترناسیونالیستی سرشار از نمونه های امیدبخش و ارزنده ایست از همبستگی بین المللی برای مبارزه با ستم در هر شکل آن.

بر این اساس مسئله اصلی ما مخالفت با هر رویه ایست که مردم را به حاشیه می راند؛ جنگ و تحریم صرفا نمونه های برجسته ای از چنین رویه هایی هستند. در این میان رویکرد ما نه تقلیل دادن معضل جنگ به انتخاب میان ایران و دشمنان خارجی آن، بلکه دقیقا تن زدن از چنین انتخابی است. ساده لوحانه است که تصور کنیم هر کدام از طرفین برای شروع جنگ منتظر انتخاب ما خواهند بود. انتخاب جنگ، و به طور کلی انتخاب هایی در غیاب مردم، انتخاب آنان است؛ آن هم بر اساس منافع اقتصادی و سیاسی مشخص. انتخاب ما اما مبارزه سیاسی همه جانبه است؛ به همراه مردم و بر اساس اصولی جهانشمول؛ پهنه این مبارزه جایی است که فرودستان و ستمدیدگان در همبستگی خود می توانند «مردم» شوند و سوژه رهایی تاریخی را رقم زنند.

دیابلوگ (جمعی از فعالین شبکه ارتباطی دیالوگ)

پانویس:

- (1) [سلاح صلح / شاهین نصیری و علیرضا کاظمی](#)
- (2) نگارندگان مقاله «سلاح صلح» در توصیف خود از رویکرد دوم، با ارجاع به مواضع و گرایش هایی از سوی بخشی از اپوزیسیون "چپ" ایران، مخالفت این رویکرد با جنگ و دخالت خارجی را هم سنخ با موضعی قلمداد کرده اند که جمهوری اسلامی نسبت به تحریم و جنگ اتخاذ

کرده است. این یکسان‌انگاری (این‌همانی) با تاکید بر سه مولفه انجام می‌گیرد: یک) با غیر سیاسی خواندن این رویکرد نسبت به جنگ و تقلیل آن به مثابه رویکردی "ارزشی-ایدئولوژیک"؛ دو) با اشاره به عناصر «مشترک» در گفتمان "چپ" و ادبیات جمهوری اسلامی؛ نظیر تاکید بر "دشمن خارجی" و "متهم کردن غرب و اسرائیل" از سوی جمهوری اسلامی که از جنس باور به "کارکردهای امپریالیستی نظام سرمایه داری" در گفتمان چپ معرفی شده است؛ سه) با نادیده گرفتن و عبور از مواضع رادیکال اپوزیسیون "چپ" (به طور کلی). واضح است چنین صورتبندی تحریف آمیزی از واقعیت، نمی‌تواند تحلیلی از فضای سیاسی ارائه دهد که حاوی رهیافت بدیلی جهت خروج از بحران کنونی باشد.